

## فلسفه از نظر ویتگنشتاین دوم

جعفر مروارید

کارشناسی ارشد فلسفه غرب

### چکیده

این مقاله به بررسی دیدگاه ویتگنشتاین دوم درباره فلسفه می‌پردازد. نگاه او به فلسفه تفاوتی بنیادین با دیدگاه‌های غالب فیلسوفان دارد. فلسفه نزد او نه حل مسائل به روشی جدید، بلکه بازخوانی دوباره اصل مسائل فلسفی است. برای رسیدن به این هدف گزاره‌های گرامری مطرح می‌شود که وظیفه آن بررسی کاربردهای واژه‌ها و نشان دادن استعمالات نابجای آنهاست. «بازی‌های زبانی» از ابداعات دیگر اوست که نقش مهمی در نشان دادن تنوع حوزه‌های مختلف زبانی به عهده دارد، بازی‌هایی که شباهت آنها خانوادگی است و همه به نوعی قاعده‌مندند. ویتگنشتاین بازی‌های زبانی مختلف را به صورت اموری بدیهی می‌پذیرد و صرفاً آنها را توصیف می‌کند. از این رویکرد به «طبیعت‌گرایی ویتگنشتاین» تعبیر شده است. زبان صورت زندگی است و قابل تفکیک از سایر فعالیت‌های انسان نیست. ویتگنشتاین زبان را نهادی انسانی می‌داند؛ یعنی زبان مجموعه‌ای از فعالیت‌های خود-ارجاع و جمعی است. بررسی خصوصیات زبان و بازی ما را به شناخت دقیق‌تری از بازی‌های زبانی می‌رساند. ویتگنشتاین این شناخت دقیق را برای آشکار کردن مرزهای بازی‌ها از یکدیگر و در نهایت، ایضاح مشکلات فلسفی به کار می‌گیرد. انتهای مقاله به مقایسه‌ای میان تراکتاتوس و تحقیقات فلسفی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه رأی ویتگنشتاین درباره گزاره‌های فلسفی، از تراکتاتوس تا تحقیقات فلسفی دچار تحول شده است. واژگان کلیدی: گرامر، بازی زبانی، شباهت خانوادگی، نهاد، توصیف.

فلسفه، به عنوان موضوعی معرفت‌بخش شناخته شده است. فلسفه را علم به حقیقت اشیا تعریف کرده‌اند. اما در عمل، روش فلسفی به نظریات بسیار متفاوت با یکدیگر منجر شده و حقیقت اشیا هیچ‌گاه آشکار نشده است. ویتگنشتاین این فرض را که فلسفه رشته‌ای معرفت‌بخش است، از اساس زیر سؤال می‌برد. به نظر او، فلسفه شبیه علم نیست، چرا که علم (به ویژه علوم تجربی) به دنبال عمومیت‌بخشی است، در حالی که فلسفه به دنبال شکستن عمومیت‌بخشی‌هاست.

ابزار علم، فرضیه و تبیین‌های استنتاجی است، اما فلسفه دنبال بازنمایی شفاف زبان است. فلسفه در دیدگاه او، شبیه فلسفه متعارف هم نیست، بلکه نوعی گرامر است، گرامری که کاربردش گاهی به صورت ایجابی و تعلیم و تربیت است و گاهی به صورت سلبی، درمان و علاج کج فهمی‌های زبان.

### فلسفه به مثابه منطق و گرامر

ویتگنشتاین در کتاب یادداشت‌هایی در منطق می‌نویسد: «فلسفه از منطق و متافیزیک تشکیل شده است: منطق پایه و اساس فلسفه است» (NB, p.106) دو تفسیر از این دیدگاه شده است: طبق یک تفسیر، منطق همان است که در کتاب اصول ریاضیات یافت می‌شود و متافیزیک (در عبارت مزبور) به تبیین ذات و ضرورت مقولات جهان می‌پردازد. تفسیر دوم که رایج‌تر است معتقد است که منطق، یعنی اصول معناداری و ارجاع آن به خارج، و متافیزیک بحث و بررسی درباره حقایق عادی و اشیای انضمامی است.

این رویکرد، رویکردی به مسائلی فلسفی از طریق زبان است که خصوصیت آثار ویتگنشتاین تا پایان باقی می‌ماند. البته می‌توان فهم جدیدی از این دیدگاه ویتگنشتاین ارائه داد که از یک طرف، در پیوستگی با تراکتاتوس باشد و از طرف دیگر، گسترشی در معیار ارائه شده در آن باشد. ویتگنشتاین در تراکتاتوس گفته است که زبان آیینۀ واقعیت است و منطق ذات زبان است، (البته این بدان معنا نیست که صورت و ذات جهان، از پیش داده شده باشد). در تفکر دومش و از جمله در کتاب یادداشت‌هایی در منطق، در حالی که نسبت میان صور زبان و متافیزیک را حفظ کرده، دیگر قائل به تناظر میان الفاظ و خارج نیست، و این که تنها یک کاربرد زبانی وجود دارد را منکر است. منطق در نظر او، نوعی گرامر است. او می‌گوید: «ذات

با گرامر بیان می‌شود... گرامر به ما می‌گوید هر شیء چه چیزی است» (PI, 371-3) البته باید توجه داشت که ذواتی مستقل از گرامر وجود ندارد، چنانچه در تراکتاتوس نیز اشیایی مستقل از تصویر ما از واقعیت وجود ندارند. (TLP, 2.OI2I)

گزاره‌های فلسفی، گزاره‌های تجربی نیستند، بلکه گزاره‌هایی گرامری‌اند. (البته همه گزاره‌های گرامری، فلسفی نیستند). منظور ویتگنشتاین از گزاره تجربی، گزاره‌ای است که اولاً، درباره پدیده‌ای از جهان باشد؛ یعنی درباره کاربرد یا معنای واژه‌ها، شبه جملات و گزاره‌ها (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) نباشد. ثانیاً، با مشاهده یا تجربه تأیید یا رد شود. در طرف مقابل، گزاره‌های گرامری هستند. گزاره‌ای گرامری است که به طور صریح یا ضمنی لفظی باشد؛ یعنی مستقیم یا غیرمستقیم درباره کاربرد یا معنای واژه‌ها باشد. (به عنوان مثال بررسی گرامر واژه «دانستن»، یعنی بررسی کاربرد واژه «دانستن» و تبیین گرامری واژه، همان تبیین معنای واژه است)

گرامر سطحی، ارائه بی‌واسطه کاربرد یک واژه است. «این یک ضمیر است»، گرامری سطحی است، چیزی است که به راحتی می‌توان آن را از فرهنگ لغت به دست آورد. در مقابل گرامر پیچیده است که شامل گزاره‌های صریح و ضمنی گرامری است.

«گزاره در صورتی گزاره‌ای صریحاً گرامری است که به واژه یا واژه‌هایی اشاره کند و چیزی درباره کاربردشان بگوید. و نیز در صورتی به طور ضمنی گزاره‌ای گرامری است که واژه را به کار ببرد، ولی اشاره به آن نکند و در عین حال، قاعده‌ای درباره کاربرد لفظی آن بگوید».

(Kennick.W.E, 1998,P.142)

مثال‌های گزاره‌هایی که به طور صریح گرامری هستند عبارت‌اند از: «من» نام شخص نیست، «اینجا» نام مکان نیست، «این» اسم نیست، «خواستن» نام یک عمل نیست، در «من درد دارم»، «من» یک ضمیر اشاره نیست.

مثال‌هایی که به طور ضمنی گزاره‌ای گرامری هستند، عبارت‌اند از: باور داشتن، فکر کردن نیست، مشاهده کردن باعث ایجاد شیء مشاهده شده نمی‌شود. مفهوم گزاره‌های گرامری صریح به خوبی آشکار است، اما گزاره‌های گرامری ضمنی ابهام دارد و نیز به راحتی با گزاره‌های تجربی به خاطر شباهتشان اشتباه گرفته می‌شود؛ مثلاً این گزاره‌ها را در نظر بگیرید:

۱. سه مرد در یک میز یک متری نمی‌توانند کنار هم قرار گیرند.

۲. رنگ‌های سبز و آبی، هم زمان در یک مکان نمی‌توانند باشند.

زبانی که این گزاره‌ها به کار برده‌اند، یکسان است، اما (۱) گزاره‌ای تجربی است و محالی فیزیکی را بیان می‌کند، در حالی که (۲) گزاره‌ای گرامری است و محالیت منطقی را بیان می‌کند. چگونه تفاوت گرامری میان دو گزاره فهمیده می‌شود؟ نحوه تأیید هر کدام، تفاوت آنها را نشان می‌دهد که با پرسش «منظورت از این جمله چیست؟» می‌توان بدان رسید. برای تأیید اولی، باید حقایق تجربی را درباره اندازه مردها ارائه کنیم و یا سه نفر از آنان را در یک میز یک متری جا دهیم تا ابطال شود. در حالی که گزاره دومی گزاره‌ای ترکیبی پیشینی است و با حقایق تجربی تأیید یا تکذیب نمی‌شود و تنها با استفاده از قواعد معناداری تأیید می‌شود. روش دیگر برای تشخیص گزاره تجربی از گزاره گرامری ضمنی، پرسیدن این سؤال است که: آیا می‌توانیم حالت مخالف را تصور کنیم؟ یا اگر گزاره ما نقیض شود، چگونه خواهد بود؟ اگر بتوانیم حالت مخالف را تصور کنیم، گزاره ما تجربی و در غیر این صورت، گرامری خواهد بود.

مثلاً در دو گزاره (۱) «این میز، طولش با آن یکی برابر است». (۲) «هر میله یک طولی دارد»، می‌توانیم میزی تصور کنیم که طولش با آن یکی برابر نباشد، اما نمی‌توانیم میله‌ای بدون طول تصور کنیم. پس اولی گزاره‌ای تجربی و دومی گزاره‌ای گرامری است. البته این که در اینجا نمی‌توانیم حالت مخالف را تصور کنیم بدین معنا نیست که قدرت من در تخیل به اندازه کافی قوی نیست. این روش برای مواردی است که شکل صوری آن شبیه گزاره تجربی است، اما در واقع، گزاره گرامری است.

### دو خصوصیت گرامر: ۱- توصیفی بودن ۲- امتناع از زبان آرمانی

گرامر فلسفی نزد ویتگنشتاین صرفاً توصیفی است (BB.p.125) منظور از توصیفی بودن، این است که تبیینی نیست. گرامر به ما نمی‌گوید که زبان برای رسیدن به هدفش و یا برای فلان تأثیر بر موجودات انسانی چگونه باید ساخته شود. گرامر تنها توصیف می‌کند و به هیچ وجه کاربرد نشانه‌ها را تبیین نمی‌کند. البته در عین این که گرامر، توصیفی است، ولی به عنوان ابزاری انتقادی نیز استفاده می‌شود، ابزاری که می‌توان با آن چیزی را بی‌معنا یا غلط دانست: «صحیح است بگوییم که: «من می‌دانم تو چه می‌اندیشی» و غلط است بگوییم که: «من می‌دانم من

چه می‌اندیشم» (PI, p.222).

واژه صحیح و غلط بدین معناست که در بازی زبانی معرفت، به کار بردن چنین گزاره‌هایی، مجاز هست یا نیست. در این بازی زبانی، می‌توان پرسید: «چگونه به این معرفت رسیده‌ای؟» و این پاسخ که: «می‌دانم به چه می‌اندیشم»، بی‌معناست. ویتگنشتاین معتقد است که: یک گزاره وقتی معنادار است که منفی آن نیز معنادار باشد. و چون منفی جواب، یعنی «نمی‌دانم که به چه می‌اندیشم» به عنوان خبری از واقع بی‌معناست (البته به عنوان مثلاً جوک گفتن، با معناست) خود جمله اصلی، یعنی «می‌دانم که به چه می‌اندیشم» نیز بی‌معناست. ویتگنشتاین با زبان‌شناسان هم عقیده است که واقعیتی خارج از زبان وجود ندارد که معیاری برای لغات و اشکال زبان ارائه دهد:

گرامر مطابق با هیچ حقیقتی [خارج از خود] نیست. این قانون گرامری است که معنا را معین می‌کند و شکل می‌دهد. بنابراین، خود گرامر مطابق با هیچ معنایی خارج از خود نیست و نسبت به آن بی‌تفاوت است. (PG. 184)

و نیز گرامر فلسفی، علاقه‌ای به ارائه کاربرد جدیدی از واژه‌ها و ساختن آنچه «زبان آرمانی» نامیده می‌شود، ندارد. ارائه زبان آرمانی، این پیش فرض را به همراه دارد که کاربردهای عادی و هر روزه زبان تا حدی ناقص است:

اشتباه است که تصور کنیم در فلسفه، زبان آرمانی در برابر زبان عادی به کار می‌رود، زیرا این بدان معناست که ما زبان عادی را تکامل می‌بخشیم، در حالی که زبان عادی تماماً صحیح و بی‌نقص است. (BB, p.28)

فلسفه به هیچ وجه در کاربرد واقعی و عینی زبان مداخله نمی‌کند، در نهایت، تنها آن را توصیف می‌کند... فلسفه هرچیز را همان‌طور که هست باقی می‌گذارد. (PI, 124)

البته باید توجه داشت که توصیفی بودن و عدم ارائه زبان آرمانی، به معنای شمارش صرف کاربردهای عینی واژه‌ها نیست. فلسفه ممکن است، موارد کاربرد جدیدی هم کشف کند، مواردی که گاهی ظاهر بی‌معنایی هم دارند.

### کشف مفهوم زبانی

ویتگنشتاین در تراکتاتوس، کاربرد گزاره را تصویری بودن آن می‌دانست؛ یعنی تناظر اجزای گزاره با وضع ممکن امور. (TLP. 3.5,4) در نظر او، این تناظر مسئله‌ای روان‌شناختی

است؛ یعنی وظیفه فیلسوف که اساساً درباب سمبولیسم (Symbolism) نظریه پردازی می کند، کشف تطابق نشانه ها و خصوصیات شکلی - منطقی آنها با واقعیات خارجی نیست. فیلسوف صرفاً به بیان چنین رابطه ای می پردازد، اما این که در خارج، این رابطه تحقق پیدا کرده است یا خیر، وظیفه فیلسوف نیست. او بعد از بازگشت به فلسفه در تفکر دومش، دریافت که در این نظریه که «تطابق میان نام ها و اشیا نامیده شده، یک موضوع فرافلسفی و روان شناختی است»، زیاده روی کرده است. همچنین دریافت که بسیار ساده انگارانه است که نسبت زبان و واقعیت را تنها با دو عنصر ارتباط اسامی با یکدیگر (name - relation) و خصوصیت تصویری گزاره بیان کنیم. این تأملات منجر به نظریه کاربردی معنا (theory of meanings as use) و کشف مفهوم «بازی های زبانی» (language - games) شد.

### تاریخچه استفاده از مفهوم بازی و ابزار

ویتگنشتاین، در تراکتاتوس با اشاره به فرگه می گوید: «تنها در بافت گزاره است که می توان اسامی را معنادار یافت» (TLP, 3.3) او در کتاب Bemerkungen، جمله مزبور را این گونه تفسیر می کند: «می توان چنین تشبیه کرد که تنها در مقام کاربرد است که میله حکم یک اهرم را پیدا می کند» (PB, 59) این مقایسه میان واژه و ابزار (که از اولین مقایسه های او نیز هست)، بعدها نقش مهمی را در تفکر متأخرش بازی می کند.

اولین استفاده ویتگنشتاین از مجاز «بازی» در بحثی از شکل گرایی (formalism) در ریاضیات بوده است. این گفت و گو و بحث، در خانه شلیک (Schlick) در ژوئن ۱۹۳۰ صورت گرفته است:

شکل گرایی هم شامل صدق و هم کذب است. صدق در شکل گرایی بدین معناست که هر صورتی (Syntax) می تواند به صورت مجموعه ای از قوانین بازی لحاظ شود. من درباره نظر وی (weyi) که می گفت شکل گرا (formalist)، آکسیوم های ریاضیات را مشابه قوانین شطرنج می داند، چنین می گویم: نه تنها آکسیوم های ریاضیات، بلکه هر شکلی (syntax) امری دلخواهانه است... اگر از من سؤال شود که تفاوت میان شطرنج و شکل زبان (syntax) چیست؟ می گویم: تنها در کاربردشان تفاوت دارند... اگر مردانی در مریخ جنگی مشابه جنگ مهره های شطرنج صورت دهند، ژنرال های جنگی از قوانین شطرنج برای پیش بینی استفاده خواهند کرد... (WVC. 104)

مقایسه ویتگنشتاین بین مجموعه آکسیوم‌ها و بازی شطرنج در گفت و گوی او با وایزمن (waismann)، بارها تکرار شده است. (WVC, 163,170)

ویتگنشتاین در کتاب گرامر فلسفی، یک فصل را به مقایسه میان علم حساب و شطرنج اختصاص داده است، به ویژه مقایسه نقش صدق و کذب در حساب و برد و باخت در بازی (PG, 289-95). جالب توجه‌ترین نکته در کتاب گرامر فلسفی، فرارفتن از علم حساب و به کار بردن «بازی» برای کاربردهای قسمت‌های مختلف زبان است.

یکی از دلایل مقایسه بازی با زبان، استفاده هر دو از قواعد (Rules) است. اما در اینجا نباید دچار بدفهمی شویم، ما معمولاً زبان را مطابق قواعد بسیار مشخص و دقیق به کار نمی‌بریم و هنگام صحبت، به قواعد کاربرد نمی‌اندیشیم، و اگر از ما پرسند چند قاعده را نام ببرید، نمی‌توانیم به آنها اشاره کنیم.

به کار بستن واژه‌ها، در همه جا با قواعد محدود نمی‌شود مثلاً قاعده‌ای برای نامیدن این شیء (که گاهی آشکار و گاهی از نگاه ما پنهان است) به نام صندلی نداریم و یا این‌که اعلام (مانند موسی) را به کار می‌بریم، بدون این‌که تعریفی معین برای آن داشته باشیم. در بازی نیز چنین است، قاعده‌ای برای تعیین نحوه ارتفاع و شدت پرتاب توپ در تنیس وجود ندارد، در عین حال، تنیس یک بازی با قاعده است.

### معیار بازی‌های زبانی: مفهوم شباهت خانوادگی

با توجه به نکات بالا، معیار بازی زبانی چیست؟ و مرز یک بازی زبانی از بازی زبانی دیگر کجا مشخص می‌شود؟ ویتگنشتاین طبق معمول، تبیینی عام درباره چگونگی بازی زبانی ارائه نداده است. او معیار مشخصی برای تعیین یک بازی زبانی ارائه نمی‌دهد، بلکه صرفاً با ارائه مثال‌هایی از بازی‌های زبانی، مفهوم آن را روشنی می‌بخشد.

کامل‌ترین لیست بازی‌ها در کتاب تحقیقات فلسفی ارائه شده است که شامل موارد زیر می‌شود: اطاعت کردن، دستور دادن، توصیف اندازه‌ها، ترسیم، گزارش، تأمل، آزمون فرضیه، ارائه نتایج آزمایش، خلق داستان، بازی در نمایش، خواندن آواز، حدس زدن جواب، لطیفه گفتن، حل مسئله، ترجمه، خواهش، تشکر، توهین کردن، خوش آمد گفتن و دعا کردن... (PI, 23)

خصوصیات یکسانی در هر آنچه ما بازی می‌نامیم، وجود ندارد. اما از طرف دیگر، معانی مستقلی نیز از یکدیگر ندارند (مانند مفاهیم مستقل از یکدیگر)، بلکه مفهوم بازی، یک مفهوم دارای شباهت خانوادگی است؛ مثلاً بازی‌های همراه با توپ را ملاحظه کنید، بعضی از آنها مانند تنیس، قواعد پیچیده‌ای دارند، اما بعضی دیگر صرفاً پرتاب بلند توپ است و بعضی دیگر مانند دویدن بچه‌ها دنبال توپ است؛ بعضی بازی‌ها رقابتی‌اند و بعضی انفرادی. علاوه بر این، خود قاعده هم مانند بازی و زبان، یک مفهوم دارای شباهت خانوادگی است. آنچه را که در یک بازی و زبان، قاعده می‌نامیم نقش‌های کاملاً متفاوتی دارد. ویتگنشتاین، زبان را یک فعالیت قاعده‌مند می‌داند و مثال‌های متفاوتی از قاعده می‌زند، مانند یک صندوق پستی، تابلوی راهنما، تابلوی تصاویر و واژه‌ها، نشانه‌های مختلف، قواعد حرکت مهره‌ها در شطرنج.. (PI, 48,85,222,567)

همین خصوصیت شباهت خانوادگی در زبان هم وجود دارد و باعث می‌شود که انواع زبان‌ها از جمله زبان‌های کوچک و ابتدایی را هم جزو بازی‌های زبانی بدانیم: ... ذات بازی زبانی و ذات زبان چیست؟ چه چیز در همه آن فعالیت‌ها مشترک است و چه چیز آنها را متصف به زبان بودن می‌کند؟... من به جای پیدا کردن خصوصیتی که در همه آنچه زبان می‌نامیم، مشترک باشد می‌گویم: این پدیده‌ها یک خصوصیت مشترک ندارند که ما را وادار کند یک واژه را برای همه آنها به کار بگیریم. اما در عین حال، از راه‌های متفاوتی با یکدیگر مربوط هستند و به دلیل این رابطه یا روابط است که همه آنها را «زبان» می‌نامیم. (PI, 65)

### آیا زبان ابتدایی واقعاً یک بازی زبانی است؟

انتقادی که اینجا مطرح می‌شود این است که اگر بازی زبانی حداقل این توانایی را نداشته باشد که بتواند مثلاً میان واژه و جمله تمایز قائل شود (مانند بازی زبانی یک بنّا...)، اصولاً آیا یک بازی زبانی می‌تواند به شمار آید؟ می‌توان منشأ این اشکال را در تراکتاتوس دانست،

۱. ویتگنشتاین بازی زبانی (تخیلی) را چنین توصیف می‌کند: بنّایی را تصور کنید که با چهار نوع آجر مختلف کار می‌کند: درسته، راسته، تخت و نیمه. دستیارش باید آجرها را به او برساند، البته به همان ترتیبی که او نیاز دارد. به این منظور از زبانی بهره می‌گیرند که شامل واژه‌های «درسته»، «راسته»، «تخت» و «نیمه» است. بنّا هرکدام را که می‌خواهد صدا می‌زند و دستیارش نوعی از آجر را که یاد گرفته با این یا آن صدا بیاورد، می‌آورد. در این زبان ابتدایی، تمایزی میان واژه و جمله وجود ندارد.



آنجا که می‌گوید: صورت‌بندی گزاره‌ها و امکان بیان مفاهیم جدید با واژه‌های کهن، یک شرط ضروری برای فهم زبان است. اشکال عمده زبان ابتدایی این است که ساختار (Syntax) در آن وجود ندارد. اما انسان‌هایی که زبان‌های ابتدایی را به کار می‌برند، به صورت ماشینی و بدون اختیار این کار را انجام نمی‌دهند (چون خود به کار بستن زبان ابتدایی، به کار بستن آگاهانه است) و نیز زندگی انسان‌های ابتدایی از بسیاری جهات شبیه زندگی روزمره ماست. به همین دلیل، تفکر و زبان آنها نیز شباهت بسیاری با ما دارد و همین نکته باعث نزدیکی بازی زبانی آنها با بازی‌های زبانی پیچیده می‌شود. «اگر بخواهیم مسائل مربوط به صدق و کذب، مطابقت و عدم مطابقت گزاره با واقع و نیز ماهیت بیان، فرض و سؤال را مطالعه کنیم، بهتر است به صور ابتدایی زبان توجه کنیم. جایی که این صورت‌های تفکر بدون درگیر شدن با فرآیندهای پیچیده تفکر ظاهر می‌شوند». (BB, 17)

بنابراین، گرچه شاید نتوان بازی زبانی ابتدایی را زبان نامید، اما مسلم است که شباهت‌های زیادی با زبان دارد و مرز مشخصی میان بازی‌های پیچیده و ابتدایی وجود ندارد. شباهت‌های بازی ابتدایی و بازی پیچیده، امکان پیوستگی این دو حوزه را فراهم می‌کند. با توجه به این که زبان ابتدایی نیز مانند زبان پیچیده از قواعد بهره می‌گیرد و فعالیتی قاعده‌مند است، می‌توان زبان ابتدایی را پایه‌ای دانست که با افزودن تدریجی قواعد جدید و صور جدید زبانی بدان، یک زبان نسبتاً پیچیده پدید می‌آید.

### مقصود از کاربرد جمله چیست؟

ویتگنشتاین در تحقیقات فلسفی گفتاری دارد که به نظر غیرمنسجم می‌آید: چند نوع جمله وجود دارد؟ لابد می‌گویید اخباری، پرسشی و امری؟ انواع بی‌شماری وجود دارد، انواع متفاوت بی‌شماری از کاربرد چیزهایی که واژه و جمله می‌نامیم... ابتدای گفتار دلالت بر این دارد که جملات مختلف، کاربردهای مختلف و متفاوتی دارند، در حالی که انتهای گفتار بیان می‌کند که یک جمله واحد هم می‌تواند کاربردهای مختلف و متفاوتی داشته باشد. کدام یک مقصود ویتگنشتاین است؟ جملات خبری، پرسشی و امری سه نوع عمده متفاوت سنتی هستند که البته در گرامر سطحی بحث می‌شوند، در حالی که در گرامر عمیق می‌توان به کاربردهای مختلف از یک جمله واحد هم رسید. همه جملات خبری کاربرد معنایی واحدی ندارند و بازی‌های زبانی

متفاوتی را شکل می‌دهند. با توجه به چگونگی فهمیدن جملات خبری و چگونگی خطای ممکن در آنها، جملات خبری مختلفی خواهیم داشت.

حال که مقصود ویتگنشتاین را از گوناگونی و تعدد جملات فهمیدیم، این سؤال مطرح می‌شود که کاربرد این جملات به چه معناست. آیا کاربرد به معنای استعمال است یا به معنای فایده‌مندی و سود در جهان عینی است؟ وقتی می‌گوییم واژه‌ای کاربرد دارد، آیا منظورمان این است که واژه در یک جمله استعمال شده است یا منظورمان این است که واژه تغییری در جهان به وجود آورده است؟

ویتگنشتاین، واژه را به ابزار و زبان را به بازی تشبیه کرده است. بازی (مانند بازی شطرنج) تنها دارای قواعد نحوی (syntactical) است. آنچه در بازی شطرنج به وقوع می‌پیوندد، اثری بر جهان نمی‌گذارد، مگر به صورت غیرمستقیم و بر اثر برد و باخت در آن. اما از طرف دیگر، اگر به تشبیه دیگر ویتگنشتاین یعنی ابزار توجه کنیم، مسئله متفاوت می‌شود. واژه به ابزار تشبیه شده است؛ ابزار وسیله‌ای است که برای ایجاد تغییری در جهان از آن استفاده می‌کنیم. اداره امور فنی ما به کمک ابزار صورت می‌گیرد؛ یعنی ابزار چیزی است که برای ما سود و فایده دارد. البته در مقام تشبیه بهتر است بگوییم که ما ابزارهایی به هم پیوسته داریم، چون موضوع نظریه کاربردی معنا، کل جمله است نه واژه‌های مستقل از هم. جمله وقتی کامل می‌شود، می‌تواند در بازی زبانی به کار آید. واژه‌ها به تنهایی تأثیری بر عالم ندارند، و تنها بعد از تشکیل جمله است که می‌توانیم درباره آنها سخن بگوییم.

نزد ویتگنشتاین، کاربرد جمله همان توصیف کاربرد آن در بازی زبانی است. کاربرد به معنای فایده‌مندی و سود نیست، چون زبان غایتی ندارد و بازی زبانی یک فعالیت کمابیش پیچیده انسانی است که هدف و غایتی فرازبانی در آن قابل تصور نیست (البته مجموعه بازی می‌تواند تأثیری بر جهان داشته باشد)، همانند بازی شطرنج که تأثیری بر جهان ندارد و هدفی فراتر از رعایت قواعد بازی در آن وجود ندارد.

### طبیعت‌گرایی در ویتگنشتاین

ویتگنشتاین در باب بازی‌های زبانی و زبان، دیدگاهی طبیعت‌گرایانه دارد؛ یعنی صرفاً بازی‌های زبانی موجود را می‌پذیرد، ولی برای تبیین آنها تلاش نمی‌کند: اشتباه ما این است که به دنبال تبیین هستیم، در حالی که باید به چشم یک پدیده بنیادی به

آنچه واقع شده است، بنگریم؛ یعنی آنچه باید بگوییم این است: «این بازی زبانی، بازی شده است (واقع شده است)؛ مسئله، تبیین بازی زبانی با تجربه ما نیست، بلکه وجود یا عدم وجود بازی زبانی است... ما باید بازی زبانی را به منزله یک امر اساسی و مفروض بینگاریم.» (PI, 654-6)

این نکات روشن می‌سازد که ویتگنشتاین بازی زبانی را امری داده شده و مفروض می‌داند، چیزی که ضروری نیست، اما موجود است. ویتگنشتاین در ادامه همین دیدگاه، وجود صور پیچیده زندگی را بدیهی می‌انگارد و زبان را خصوصیات همین صور زندگی می‌داند. او می‌گوید: «آنچه باید پذیرفت، صور زندگی است» (PI, XI) و ازها تنها در عرصه زندگی و قراردادهای آن معنادار است.

با این توصیف جایی برای شکاکیت افراطی و بنیادین در فلسفه او وجود ندارد. بازی زبانی فلسفه، متأخر از سایر فروض در باب جهان و انسان است. بازی زبانی فلسفه، بعد از شکل‌گیری سایر بازی‌ها کارکرد پیدا می‌کند و در مقام متأخری از آنها محقق می‌شود. انبوهی از پیش فرض‌ها درباره وجود انسان و جهان و علوم مختلف، مفروض انگاشته شده و همگی از خصوصیات صور زندگی دانسته می‌شوند. شکاکیت افراطی مانند برهان شکاکانه دکارت (که احتمال رؤیا بودن کل هستی را مطرح می‌کرد)، با مفروضات پذیرفته شده ما منافات دارد و از اساس منتفی است. البته بدیل‌های شکاکانه عادی درباره معرفت بی‌جواب باقی می‌ماند و راهی برای توجیه باورها و گزاره‌های باقی نمی‌ماند، چون صحبت از موجه بودن و موجه نبودن بی‌معناست.

نزد ویتگنشتاین، زبان با فعالیت‌های انسانی درهم تنیده است، برخلاف زبان شناسانی مانند سوسور که زبان را به خودی خود و جدا از قراردادهای و فعالیت‌های انسانی مطالعه می‌کنند:

زبان‌شناسی سوسور تفکیک‌گراست؛ یعنی امکان تفکیک میان پدیده‌های زبانی و غیرزبانی را در کلیت فعالیت انسانی ممکن می‌داند و معتقد است که طبق رسم معمول می‌توان رفتار زبانی را از رفتار غیرزبانی مجزا کرد و جداگانه بررسی نمود... در حالی که در نظر ویتگنشتاین زبان وجودی مجزا ندارد و واژه‌ها همیشه در صورت زندگی مجسم می‌شوند. بازی زبانی مفروض او با فعالیت‌های هدفمند انسانی، به صورتی پیچیده ترکیب شده است، همان‌طور که در مثال مهم بتا و دستیارش، مشاهده می‌کنیم. (Harris. R, 1988.P.113)

## زبان یک نهاد است

ویتگنشتاین می‌گوید: «بازی، زبان و قاعده از مصادیق نهاد هستند» (RFM.VI:32).

مقصود از نهاد چیست؟ زبان و بازی به عنوان یک نهاد، به چه معناست؟

ویتگنشتاین برای مفاهیم بنیادین فلسفه‌اش (مانند بازی) تعریفی ارائه نمی‌دهد و آنها را مفهیمی بی‌نیاز از تعریف در زبان عادی می‌انگارد. برای فهمیدن معنای زبان به عنوان نهاد، به تصویری که او از قاعده و پیروی از قاعده ارائه می‌دهد، توجه می‌کنیم. تابلوی راهنما، مصداقی از قاعده است و پیروی از تابلوی راهنما، پیروی از قاعده است. معنای تابلوی راهنما چیست؟ ما در خیابان تابلوی راهنما را می‌بینیم، حتی بعد از رد شدن از آن، باز هم از آن پیروی می‌کنیم، چون چنین آموخته‌ایم و اکنون نیز به آموخته‌خویش عمل می‌کنیم. پیروی از تابلوی راهنما رفتاری فردی نیست، بلکه رفتاری جمعی و پیوسته است و افراد مختلف در طول تاریخ به طور پیوسته این پیروی را انجام داده‌اند. تنها در این صورت است که تابلوی راهنما مصداقی از قاعده می‌شود. برای فهم دقیق‌تر معنای نهاد و جنبه‌های اجتماعی آن به مثال‌های ارائه شده آنسکم (Anscombe, G.E.M, 1969) و برنز (Barnes, B. (1983) توجه می‌کنیم. پول، دارایی و ازدواج مصادیقی از نهاد هستند. مقومات مفهوم نهاد در تمامی این مثال‌ها وجود دارد. سکه فلزی به تنهایی پول به شمار نمی‌آید، بلکه تنها وقتی این سکه فلزی در چنبره روابط گسترده و به هم پیوسته‌ای قرار گیرد که هدف آن تسهیل مبادلات تجاری است، پول به شمار می‌آید. پول بودن سکه به دلیل خصوصیات فیزیکی آن نیست (چنانچه تزییناتی فلزی نیز داریم که پول نیستند)، بلکه به دلیل نحوه استفاده مردم از آن است. نکته اساسی در پول، به کارگیری آن توسط جامعه به عنوان واسطه‌ای برای ارتباطات خاص آن جامعه است.

برای فهم نهاد پول، باید به مردمی که شیء فلزی را پول می‌نامند، توجه کنیم، نه به خود شیء فلزی. شیء فلزی مصداقی از نهاد پول است، چون اجتماع آن را پول نامیده است. البته مقصود ما توجه به صرف عمل تسمیه نیست، بلکه توجه به رفتارهایی است که سبب این تسمیه می‌شود. قوام نهاد پول به مجموعه‌ای از رفتارهای گروهی است که با توجه به آنها این تسمیه صورت می‌گیرد. گروهی از مردم، با تفکر درباره یک چیز و صحبت درباره آن و در نهایت، نام‌گذاری آن باعث ایجاد هویت نهاد پول می‌شوند. چنین نهادی هویتی جمعی دارد

و سکه‌های فلزی در چنین بافتی از رفتارهای جمعی هویت پول بودن را پیدا می‌کنند. آنسکم اصطلاح ایدئالیسم زبانی را برای توصیف این حقایق نهادی به کار می‌برد. (Bloor.D, 1996) درختان عینی (real) هستند، چون نحوه صحبت ما درباره آنها، تغییری در هویتشان پدید نمی‌آورد، اما پول چنین نیست و اجتماع مردم است که با تصور پول به عنوان یک ابزار مالی و نامیدن و به کار بردن آن در ارتباطات مالی خویش، نهاد پول را تأسیس می‌کند. تفکر، صحبت و نامیدن ما (در انواع طبیعی) با حقیقت عینی هماهنگ است، اما در انواعی که هویت جمعی دارند (مانند پول)، تفکر و صحبت ما درباره خود تفکر است. ما درباره چیزی صحبت می‌کنیم که بقیه درباره آن صحبت می‌کنند؛ یعنی اندیشه و صحبت ما درباره هویتی است که جمع به آن هویت داده است. در این جا اتفاق نظری (consensus) که برگرفته از مجموعه رفتارها درباره پول است، وجود دارد.

حسن مالک خانه است، چون همه او را مالک می‌نامند؛ یعنی قراردادی مبنی بر مالکیت حسن وجود دارد. اما مضمون این قرارداد و این اتفاق نظر و رفتار گروهی چیست؟ مالکیت براساس این قرارداد تعریف شده، و خود قرارداد نیز با مفهوم مالکیت معنادار می‌شود. هیچ راهی برای توجیه عقلانی این الگوهای رفتاری (که ناظر به پول و مالکیت است) بدون دچار شدن به این دور، وجود ندارد.

این دور ناشی از این حقیقت است که مجموعه بازی زبانی (که در طی آن، چیزی ملک و کسی مالک نامیده می‌شود) فعالیتی خود-ارجاع است و به دلیل همین خصوصیت خود-ارجاعی، منشأ ایجاد محکی‌های خود می‌شود.

برنز (Barnes) این مشکل را مشکل ایجاد یک سیستم می‌نامد و برای حل آن، ترم‌ها و واژه‌هایی خارج از سیستم را لازم می‌داند؛ مثلاً در نهاد پول، منشأ پول را می‌توان چیزهایی دانست که فی نفسه ارزش دارند، مانند طلا و نقره (که فی نفسه، و نه به دلیل مجموعه‌ای از رفتارها، ارزش مند هستند). با این تحلیل، نهاد پول نمی‌تواند با یک قرارداد و اتفاق نظر مبنی بر این که سکه‌های فلزی پول به شمار آیند، پدید آید. اکنون تصور واضح تری از مفهوم نهاد داریم. نهاد «مجموعه فعالیت‌های خود-ارجاع جمعی» است. این هویت جمعی، باعث می‌شود که برای فهم آن، توصیفی خارج از عمل خود جمع بی‌معنا باشد. ویتگنشتاین می‌گوید: «اگر بخواهیم پیروی از قاعده را توصیف کنیم، توصیفی دقیق‌تر از نحوه یادگیری

عمل کردن بر طبق قاعده، وجود ندارد.» (RFM VII 26)؛ همچنین به نظر او، «برای فهم یک قاعده، استنادِ خیالی (و نه جمعی) به آن کافی نیست.» (RFM VI)

تعریف و توصیف اشیای خارجی و فرآیندهای شیمیایی با آزمایش و بررسی دقیق‌تر امکان‌پذیر است. به این علت که وجود مادی مستقلی نسبت به باورها و توصیفات ما دارند. اما درست در مقابل آن، هویت اجتماعی هستند که توصیفات اجتماع و جمع، هویت آنها را تشکیل می‌دهد و هویتی مستقل از این توصیفات ندارند. طبق این تفسیر، بازی (که همانند زبان است) با فعالیت جمع تحقق پیدا می‌کند و وجودی خارج از این فعالیت ندارد. قواعد زبان و بازی، همان قواعدی است که مورد توافق جمع است. صدق و کذب، آن طور که در نظریهٔ مطابقت (Corresponding - theory) مطرح می‌شود، این‌جا معنا ندارد. هرچه را جمع صادق بنامد، صادق می‌شود. در این دیدگاه، صادق بودن گزاره به معنای مطابقت داشتن با واقعیتی مستقل نیست، بلکه به معنای داشتن شرایط پذیرش گزاره توسط جامعه است؛ یعنی گزاره‌ها به صورت ابزاری و عمل‌گرایانه ملاحظه می‌شوند.

علامت به اضافه (+)، معنای جمع کردن دارد و افرادی که به اضافه (+) را به کار می‌برند همین جمع کردن را اراده می‌کنند، چون شخص چنین آموزش دیده است که با دیدن علامت به اضافه (+)، عمل جمع کردن را انجام دهد و توانایی انجام این کار را نیز دارد و قواعد بازی ریاضی را به خوبی رعایت می‌کند، نه این‌که جمع کردن مطابق با حقیقت مستقل ریاضی در این مورد باشد. شرایط بیان یک گزاره، را همان جمعی تعیین می‌کنند که هویت یک گزاره را تعیین کرده‌اند. می‌توان این هویت‌های مختلف را بازی‌های مختلف زبانی نامید. اکنون با بررسی تمام این خصوصیات به مفهوم نهاد بودن زبان پی می‌بریم.

### کاربرد بازی زبانی در ایضاح فلسفی

ویتگنشتاین در پایان تراکتاتوس خاطر نشان می‌کند که روش صحیح فلسفیدن، آگاه کردن متعاطی مابعدالطبیعه به این است که گزاره‌های فلسفه بی‌معناست. (TLP. 6.53) او در تراکتاتوس نگفته است که چنین کاری چگونه باید صورت بگیرد، اما در تحقیقات فلسفی می‌گوید: با نشان دادن استعمال واژه در خارج از بازی زبانی‌اش می‌توان بی‌معنایی آن را نشان داد. (PI, 49, 261. PG 130) این نکته را در فرگه نیز می‌توان ردیابی کرد، آنجا که

می‌گوید واژه فقط به عنوان پاره‌ای از جمله معنادار است. (PI, 49) اکثر گزاره‌های بی‌معنا، ناشی از این است که واژه در یک بازی زبانی غیرمرتبط با خودش استعمال شده است، نه این‌که ناشی از این باشد که واژه در خارج از بازی زبانی‌اش استعمال شده است. به همین دلیل، تعیین این‌که مرزهای زبانی کجاست و یک بازی زبانی کجا تمام می‌شود، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

ویتگنشتاین، بازی‌های زبانی و توصیف کاربردهای زبانی را برای ایضاح فلسفی به کار می‌برد، نه این‌که به خودی خود مورد نظر باشد. گرامر مورد نظر ویتگنشتاین درباره کاربردهای زبان است و نه تحلیل صورت‌ها و یا ترکیبات زبانی. او گرامر را به همان معنای عادی‌اش در نظر دارد، ولی در موردی به کار می‌برد که تاکنون سابقه نداشته است.

او بر آن است که بررسی بازی‌های زبانی بدین معنا نیست که زبان موضوع فلسفه است، بلکه اشتباهات فلسفی خاص، یا مشکلات تفکر ما ناشی از قیاس‌های باطلی است که استعمالات زبانی ایجاد کرده، و ضروری است این استعمالات بازبینی شوند.

ویتگنشتاین در تحقیقات فلسفی همین مطلب را به زبان دیگری بیان می‌کند: «وظیفه فلسفه، گردآوری تذکرات و یادداشت‌ها به منظور خاصی است». (PI, 127) منظور خاص، همان فرونشاندن ورم‌هایی است که فاهمه با کوباندن سر خود به دیواره‌های زبان پیدا کرده است. (PI, 119)

وظیفه فلسفه، بازنمایی آشکار زبان و بازبینی کاربردهایی است که از نظر فلسفی مسئله‌آفرین هستند و این وظیفه نه با کشف مطالب تازه، بلکه با ارائه ترتیب نوینی از آنچه قبلاً می‌دانستیم، انجام می‌شود.

### مقایسه‌ای میان ویتگنشتاین اول و دوم

به نظر ویتگنشتاین اول، در صورتی گزاره‌ای معنادار است که یک وضعیت ممکن امور را بیان کند؛ این معیار معناداری باعث بی‌معنایی خود گزاره‌های تراکتاکوس می‌شود، زیرا گزاره‌های تراکتاتوس از وضعیت امور (state of affairs) حکایت نمی‌کنند، بلکه در نهایت حدود زبان را نشان می‌دهند.

ویتگنشتاین در مشهورترین فراز تراکتاتوس، به بی‌معنایی گزاره‌های آن اشاره می‌کند:

گزاره‌های من از این نظر تبیینی است: آن کس که مراد من را بفهمد، چون به کمک آن بر آنها فراز یابد، سرانجام درخواست یافت که این مطالب بی‌معناست (وقتی به کمک این نردبان بر بام شد، باید نردبان را به دور افکند) باید بر فراز این گزاره‌ها گام نهاد، آن‌گاه جهان را به درستی دید.

(TLP 6.54)

با این‌که گزاره‌های کتاب تراکتاتوس بی‌معنا هستند، اما نوعی فلسفه به شمار می‌آیند. گزاره‌های کتاب تراکتاتوس، به تحلیل زبان و گزاره‌های زبان می‌پردازند و مرز معناداری و بی‌معنایی را نشان می‌دهند. این گزاره‌ها چگونگی امکان حکایت‌گری را آشکار می‌کنند؛ این چگونگی بیان نمی‌شود، بلکه نشان داده می‌شود. این چگونگی «گفتنی» نیست، بلکه «نشان دادنی» است، چون «فقط در گزاره‌های علمی چیزی گفته می‌شود». (TLP, 6.53)

همین تحلیل گزاره‌های زبان و آشکار کردن مرز گفتن و نگفتن و معناداری و بی‌معنایی، فلسفه است. «فلسفه مجموعه‌ای از گزاره‌ها نیست، بلکه تحلیل گزاره‌هاست». (TLP, 4.112)

«در فلسفه می‌گوییم که چه چیزهایی را می‌توان گفت و چه چیزهایی را نمی‌توان گفت و آنجا که نمی‌توان چیزی گفت، باید ساکت ماند». (TLP.V)

ویتگنشتاین دوم معتقد است که فلسفه نوعی گرامر است. گزاره‌های فلسفی به بررسی اصول معناداری و کاربرد صحیح واژه‌ها می‌پردازد. کاربرد صحیح واژه‌ها در چهارچوب بازی‌های زبانی مختلف مشخص می‌شود. هر لفظی وابسته به یک بازی زبانی است و استعمال آن در خارج از آن بازی زبانی، باعث بی‌معنایی آن می‌شود. فلسفه خود یک بازی زبانی است و قواعد خاص خویش را دارد. گزاره‌های کتاب تحقیقات فلسفی، که به بیان خصوصیات بازی می‌پردازند و قواعدی برای بازی‌ها و زبان (به مثابه یک فعالیت قاعده‌مند) ذکر می‌کنند، خود -ارجاع (self - refrence) هستند، زیرا خود این گزاره‌ها، مصداق بازی زبانی فلسفه‌اند و ضرورتاً از قواعد بازی زبانی فلسفه و بازی زبانی به طور عام، پیروی می‌کنند. گزاره‌های تحقیقات فلسفی معنادار نیز هستند، چون در بازی زبانی مربوط به خویش، استعمال شده‌اند.

تفاوتی میان کتاب تراکتاتوس و کتاب تحقیقات فلسفی مشاهده می‌شود. گزاره‌های تراکتاتوس مصداق فلسفه و در عین حال، بی‌معنا هستند، اما گزاره‌های تحقیقات فلسفی، علاوه بر این‌که مصداق فلسفه‌اند با معنا نیز هستند. این تفاوت، نشانی است از گسستی میان تفکر متقدم و متأخر ویتگنشتاین.



## منابع

1. Kennick, W.E. (1996) Philosophy as Grammar and the Reality of Universals, in a Ludwig Wittgenstein Philosophy and Language, Edited by A. Ambrose and M. Lazerowitz, Bristol: Thoemmes, Press, (1996), P. 142.
2. Harris, R. (1988), Language Sussure and Wittgenstein, How to play games with words, London and New York: Routledge, P. 113.
3. Kenny, A. (1973), Wittgenstein, Language Games, Harmondsworth: Penguin, P. 159-178.
4. Bloor, D. (2002), Wittgenstein, Rules and Institutions, chapter 3: Rules as Institutions, Routledge, New York, P. 27-43.
5. Gavver, N. (1996), chapter 4: Philosophy as Grammar, in The Cambridge Companion to Wittgenstein, Cambridge: Cambridge University press, P. 139-170.
6. AnScombe, G.E.M. (1969) On promising and its justice and whether it needs to be respected in foro interno, Critica vol.3 (reprinted in Collected Papers vol.III, chapter 2).
7. Barnes, B. (1983), Social life as bootstrapped induction, Sociology, vol 4, P. 524-545.
8. Bloor, D. (1996), The question of linguistic idealism revisited, in H. Sluga and D. Stern (eds), The Cambridge Companion to Wittgenstein, Cambridge: Cambridge University Press.

## علائم اختصاری آثار ویتگنشتاین

- "BB." The Blue and Brown Books, Oxford: Blackwell, 1958.
- "NB." Notebooks 1914-1916, Oxford: Blackwell, 1961.
- "PB." Philosophische Bemerkungen, Oxford: Blackwell, 1964.
- "PG." Philosophical Grammar, Oxford Blackwell, 1990.
- "PI." Philosophical Investigations, Oxford Blackwell, 1953.
- "RFM." Remarks on the Foundations of Mathematics, trans. G.E.M. Anscombe, Oxford: Blackwell, 1978.
- "TLP." Tractatus Logico-Philosophicus, tr. Pears and McGuinness, London Routledge and Kegan Paul.
- "WVC." Ludwig Wittgenstein and the Vienna Circle, shorthand notes of F. Waismann, ed. Mc Guinness Oxford: Blackwell, 1979.